



میزان تأثیرگذاری قاعده لاضرر در تحقق خیار غبن

علی محمودیان^۱
امین امانی^۲
روح اله مرادی^۳

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۳/۱۹ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۷/۹/۱۵

چکیده

این مقاله پیرامون میزان تأثیرگذاری قاعده لاضرر در تحقق خیار غبن است، تردیدی نیست که به هنگام ظهور غبن، حق فسخ عقد برای شخص مغبون ایجاد می‌شود. مقاله حاضر با بهره‌مندی از روش توصیفی - تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای درصدد پاسخگویی به این سؤالات است که چه عواملی موجب می‌گردد که بستر و مقتضی تحقق خیار غبن فراهم گردد، چه عواملی عناصر استمرار بقای خیار غبن هستند و در نهایت چگونه می‌توان تعارض قاعده لاضرر را با مفاد ماده ۴۲۱ قانون مدنی برطرف نمود. مبانی خیار غبن را باید محدود به سه عامل دانست: تراضی متعاقدين، قاعده لاضرر و سوءاستفاده غابن، اما عناصر استمرار بقاء خیار غبن را بعد از تحقق این خیار در عالم اعتبار عبارت‌اند از: اطلاق روایات، سوءاستفاده غابن، استقرار امنیت و سلامت قراردادی، اصل استصحاب و اراده ضمنی. در مورد تعارض ظاهری قاعده لاضرر و مفاد ماده ۴۲۱ قانون مدنی باید این‌گونه اذعان نمود که قاعده لاضرر شرط تحقق و حیات خیار غبن به حساب می‌آید اما شرط استمرار بقای این خیار محسوب نمی‌شود به همین دلیل است که با پرداخت کلیه خسارات و مابه‌التفاوت مبلغ قراردادی از طرف غابن به شخص مغبون این خیار ساقط نمی‌گردد.

کلید واژه‌ها

^۱ مربی گروه حقوق، دانشگاه پیام نور بروجن، تهران، ایران (نویسنده مسئول): Ali.mahmoudian66@gmail.com

^۲ عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور بروجن، مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور تهران، ایران. amin.amani.b@gmail.com

^۳ دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. moradivakilatlaw@gmail.com

قاعده لاضرر، خیار غبن، منشأ خیار، بقای خیار، ماده ۴۲۱ قانون مدنی.

مقدمه

آنچه که می‌تواند به عنوان واقعیتی غیرقابل انکار مورد ادعا قرار گیرد، آن است که در عالم علم حقوق هرگاه صحبت از ورود ضرر و خسارتی فاحش به میان می‌آید و اشخاص قصد دارند در مقام جبران آن اقدام کنند، ذهن متضرر به سوی قاعده لاضرر و خیار غبن معطوف می‌گردد. چرا که اشخاص می‌توانند از طریق استفاده از این دو اهرم حقوقی زیان‌های متحمل شده به خود را جبران کرده و تا آنجایی که امکان‌پذیر است اقدام به اعاده وضع به حالت سابق کند. جبران ضرر ناروا یکی از مبانی مهم و قدیمی خیار فسخ است که در نتیجه برخورد الزام ناشی از عقد با عدالت و مصالح اجتماعی به وجود می‌آید تا به این ترتیب جلوی سوءاستفاده ناشی از ناتوانی و جهل یک طرف قرارداد گرفته شود و از برهم خوردن تعادل و عوض جلوگیری کند. خیارات به عنوان مهم‌ترین حق فسخ عقود، از جایگاهی قابل توجه در فقه و حقوق اسلامی برخوردارند. در عقود لازم به دلایلی از جمله ورود ضرر، برای هر یک از طرفین، اختیار برهم زدن عقد ثابت است. یکی از اسباب فسخ عقود، حدوث غبن برای یکی از طرفین عقد است. عقودی که بین طرفین بسته می‌شود اگرچه به صورت آزادانه منعقد شده، لکن چنین نیست که لزوماً عادلانه بوده باشد. هر یک از طرفین انتظار دارند عوضی را که از طرف مقابل دریافت می‌کنند، معادل ارزش معوضی باشد که تحویل می‌دهند؛ بنابراین گاهی اتفاق می‌افتد که یکی از طرفین به سبب جهل به قیمت واقعی بازار، کالا را بیشتر از قیمت واقعی بخرد یا کمتر بفروشد که موجب ضرر به چنین شخصی خواهد شد. از این رو قانونگذار خیار غبن را برای برداشتن ضرر از شخص مغبون تشریح کرده است.

همچنین به موجب اصل ۴۰ قانون اساسی قاعده لاضرر در نظام حقوقی کشور ما به رسمیت شناخته شده است لذا به‌عنوان یک اصل کلی و اساسی، تعیین‌کننده سیاست‌های حاکم بر طرق و چگونگی روش‌های جبران خسارت اشخاص زیان‌دیده می‌باشد. اما آنچه که بیش از همه ذهن کاوشگر یک حقوقدان را به خود جلب می‌کند، آن است که این قاعده و اصل قانون اساسی تا چه اندازه می‌تواند خیار غبن را که یکی از بارزترین و درعین حال کاربردی‌ترین روش‌های جبران خسارت وارده به اشخاص به حساب می‌آید را تحت تأثیر ماهیت خود قرار داده و آن را متأثر از خود سازد. در واقع آنچه که بیش از همه مورد امعان نظر قرار می‌گیرد آن است که قاعده لاضرر تا چه اندازه توانسته است در شکل‌گیری ماهیت خیار غبن تأثیرگذار باشد.

این نوشتار با توجه به مبانی فقهی و حقوقی ایران، پس از ذکر مقدماتی از قبیل معانی لغوی و اصطلاحی خیار، غبن و لاضرر، ابعاد موضوع را مورد مطالعه قرار خواهد داد و ابتدا به بررسی مبانی تحقق خیار غبن در مسئله و سپس به تبیین نقش قاعده لاضرر در تحقق خیار غبن خواهد پرداخت.

۱- مفهوم شناسی

معنای خیار در فقه و حقوق مدنی ایران

معنای لغوی خیار: واژه‌ی خیار در لغت از نظر دستوری اسم مصدر و مصدر آن اختیار است و به معنای داشتن سلطه و تسلط می‌باشد و «انت با لخیار»، یعنی اختیار چیزی را که می‌خواهی (معلوف، ۱۳۷۴: ۴۳۴؛ انصاری، طاهری، ۱۳۸۸: ۹۱۵؛ فیض، ۱۳۸۲: ۳۲۶).

معنای اصطلاحی خیار: معنای اصطلاحی خیار، بامعنای لغوی آن متفاوت است؛ از همین رو، سبب اختلافاتی در بین فقها شده و لذا در اصطلاح قدامت نیز تعریف مضبوطی از خیار ندارد. فخرالمحققین در ایضاح الفوائد، خیار را در تعریفی موجز و گویا به «هو ملک فسخ العقد» معنا کرده است (فخرالمحققین، ۱۳۸۹: ج ۱، ۴۸۲). که شیخ نیز آن را پذیرفته و مورد اتباع بقیه فقها نیز واقع شده است (حسینی عاملی، بی تا، ج ۴: ۵۳۸).

معنای خیار در حقوق مدنی ایران: مفهوم خیار در حقوق مدنی ایران عبارت است از تسلط بر اضمحلال و زایل نمودن اثر حاصل از عقد که در قانون مدنی ما تعریفی از واژه‌ی خیار نشده است و این امر شاید بدان جهت باشد که قانونگذار مفهوم خیار را از مفاهیم بدیهی دانسته است. نتیجه اینکه خیار در اصطلاح حقوقدانان عبارت است از: «حقی است برای متعاقبین یا یکی از آن‌ها که می‌تواند عقد لازم را به هم بزند» (امامی، ۱۳۴۷: ج ۱: ۴۷۵؛ اصغری، عابدیان کلخوران، ۱۳۹۳: ۱۰۹).

بنابراین به عبارت بهتر: قانون مدنی ایران که از فقه اسلامی منبث شده تحت شرایطی اختیار فسخ را برای طرفین عقد لازم به عنوان حقی پیش‌بینی کرده است که در اصطلاح حقوقی به آن‌ها خیار می‌گویند.

معنای غبن

معنای لغوی غبن: به فتح عین و سکون باء در لغت به معنای کاستی، نقص و زیان زدن است. (انصاری، طاهری، ۱۳۸۸: ۱۴۲۲). و نیز به معنی خدعه و فریب نیز آمده است (امامی، ۱۳۴۷: ج ۱: ۴۹۶؛ طریحی، ۱۴۱۶: ج ۶: ۲۸۸).

معنای اصطلاحی غبن: غبن در اصطلاح فقهی عبارت است از «الغبن اصلحه الخدیعه و هو اصطلاح الفقهاء تملیک ماله بما یزید علی قیمته مع الجهل الاخر؛ غبن اصلش فریب است و در اصطلاح فقهی به مالکیت در آوردن مال است به قیمت اینکه از قیمت اصلی زیاد باشد و همراه جهل طرف دیگر باشد» (انصاری، ۱۴۲۰، ج ۵: ۱۵۷) و در حقوق نیز به زیان رساندن به کسی، با فریب وی در معامله غبن گویند (انصاری، طاهری، ۱۳۸۸: ۱۲۴۲).

معنای غبن در حقوق مدنی ایران: غبن در اصطلاح حقوقی، به مفهوم عدم تعادل میان مورد معامله و ارزش مقرر آن است مانند عدم تعادل میان ثمن و مبیع (اصغری، عابدیان کلخوران، ۱۳۹۳: ۱۱۰) تعریف شده است.

خیار غبن

خیار غبن در جایی است که به کمتر از ثمن بفروشد یا به بیشتر از آن بخرد و قیمت واقعی آن را نداند (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۵۸) در اصطلاح حقوقی عبارت است از زبانی که در اثر عدم تعادل بین عوض معامله و ارزشی که مورد معامله واقعاً دارا بوده، به میزان فاحش به مغبون وارد شده است. (شهیدی، ۱۳۹۱: ۵۸). در قانون مدنی ایران نیز خیار غبن را در ماده ۴۱۶ این‌گونه تعریف کرده است: «هریک از متعاملین که در معامله غبن فاحش داشته باشد بعد از علم به غبن می‌تواند معامله را فسخ کند». و طبق ماده بعدی، غبن فاحش در صورتی است که عرفاً قابل مسامحه نباشد. موضوع در حقیقت به این صورت است که شخص، مثلاً مالی را به بیشتر یا کمتر از قیمتش (قیمت اصلی و واقعی) می‌خرد یا می‌فروشد، حال اگر اختلاف از نظر عرف قابل گذشت نباشد، شخصی که در معامله دچار زیان گشته، می‌تواند معامله را، به استناد خیار غبن به هم بزند (اصغری، عابدیان کلخوران، ۱۳۹۳: ۱۱۱).

بنابراین در فقه و حقوق با زیان رساندن به کسی و یا فریفتن وی در معامله، دارای خیار غبن می‌شویم. به عبارت دیگر غبن عبارت از آن است که یکی از طرفین با دیگری برابری نکند، که در فقه اسلامی با وجود شرایطی از جمله وجود غبن فاحش موجب خیار غبن است. در حقوق ایران و با توجه به مواد ۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸ قانون مدنی، خیار غبن دارای شاخصه‌های ذیل است:

۱. خیار غبن، مختص دو طرف معامله است.
۲. خیار غبن اختصاص به عقد بیع ندارد و در سایر عقود معین نیز ممکن است وجود داشته باشد مانند خیار غبن در اجاره که مورد اجاره با اجاره بهاء باهم سازگاری نداشته باشد.

۳. خیار غبن در معاملات و عقود معوض وجود دارد ولی در عقود غیر معوض به دلیل اینکه عوضین وجود ندارد غبنی قابل تصور نیست و خیار غبن وجود ندارد.
۴. خیار غبن در صورتی ثابت است که غبن فاحش باشد.
۵. جهل مغبون به قیمت.
۶. خیار غبن بعد از علم به غبن فوری است.
۷. اگر غابن به مغبون تفاوت قیمت را بدهد، خیار غبن ساقط نمی‌شود تا اینکه مغبون به اخذ تفاوت قیمت راضی گردد.

مفهوم قاعده لاضرر

شیخ انصاری (ره) پس از اثبات عدم دلالت روایات بر مشروعیت و اثبات خیار غبن، به قاعده لاضرر استناد می‌کند، ایشان افزون بر رساله مستقلی که در این باب نوشته، در کتاب اصولی خود از آن بحث کرده و نیز در لابلای بحث‌های فقهی خود بارها به آن استناد کرده است. اساسی‌ترین و مهم‌ترین بحث در این مقوله، مفهوم قاعده لاضرر است. در این زمینه دیدگاه‌ها یکسان نیست. مهم‌ترین دیدگاه‌هایی که در زمان ما از آن‌ها سخن به میان آمده و امام خمینی هم به نقل و نقد آن پرداخته‌اند به شرح زیر است:

۱. حمل نفی بر نهی؛ یعنی مقصود از لاضرر و لاضرار، حرام بودن ضرر زدن به دیگران است.
۲. نفی ضرر غیرمتدارک؛ یعنی ضرری که جبران نشده باشد، در اسلام وجود ندارد.
۳. نفی حکم ضروری.
۴. نفی حکم به لسان نفی موضوع.
۵. امام خمینی پس از نقل و نقد دیدگاه‌های یادشده دیدگاه دیگری را به این شرح آورده است:

«لا» نفی جنس به معنی نهی است. و مقصود از آن نهی حکومتی و سلطانی است، نه نهی تکلیفی، چنانکه دیدگاه نخست، بیانگر آن بود. بر پایه‌ی همین نظر در لاضرر و لاضرار اعتقاد دارد که از احکام ریاستی و قضایی پیامبر (ص) است.

۲- مبانی تحقق و پیدایش خیار غبن

باتوجه به استقراء در قانون مدنی و تألیفات حقوقدانان بزرگ می‌توان این مهم را استنباط نمود که با جمع شدن چندین عامل در یک معامله، شخص مغبون می‌تواند قرارداد منعقد را

فسخ نماید (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ج ۵: ۲۰۷) اما آنچه که ضرورت تجمیع آن‌ها مقدم بر این عوامل بوده و باید متقداً احراز و مسجل گردد، مبانی تحقق و پیدایش خیار غبن می‌باشد. به عبارتی دیگر باید بین دو مرحله قائل به ترتیب شد.

در مرحله اول باید تمامی مبانی خیار غبن با یکدیگر جمع شوند تا سبب و مقتضی تحقق و پیدایش خیار غبن فراهم گردد و در مرحله دوم باید عوامل موجود در مواد ۴۱۶ الی ۴۲۱ قانون مدنی با یکدیگر جمع گردد تا این خیار غبن را در عالم اعتبار مستقر نموده و موجب شود که ذوالخیار بتواند باراده انشایی خود این خیار را اجرایی سازد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ج ۵: ۱۰۸). حال به منظور ساماندهی و تجمیع مبانی تحقق خیار غبن ابتدا به تحلیل عوامل تراضی متعاقدين و قاعده لاضرر اقدام نموده و سپس به بیان سوءاستفاده و فریب غابن مورد اشاره قرار گرفته است.

۱-۲- تراضی متعاقدين و قاعده لاضرر

دو عامل تراضی متعاقدين و قاعده لاضرر نه تنها از مبانی تشکیل خیار غبن بلکه از مبانی حاکم بر کلیه خیارات به حساب می‌آیند. با این توضیح که در مبنای تراضی متعاقدين، دو طرف عقد می‌خواهند که بر مبنای پیمان خود در شرایطی عادی و برابر اقدام به انجام معامله و مبادله کنند. در هر داد و ستدی دو نفع متضاد روبروی هم قرار می‌گیرد؛ دو شخص که تنها به سود خود می‌اندیشند و در تلاش‌اند که هرچه کمتر بپردازد و هرچه بیشتر بگیرد (علامه حلی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۴). با وجود این، قانون قراردادی مبادله این است که تعادلی نسبی بین دو عوض رعایت شود و همه رقابت‌ها و سودجویی‌ها در چهارچوب این تعادل صورت گیرد (علامه حلی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۵۸).

دو طرف نیز بر مبنای رعایت همین قانون منشعب شده از تراضی متعاقدين توافق می‌کنند و انتظار دارند که عدالت معاوضی در داد و ستدشان رعایت گردد. پس اگر معلوم شود که به بهای گزاف خریده‌اند و یا به قیمتی ناچیز فروخته‌اند، در واقع از این (تراضی) که پایه توافق و قرارداد آن‌ها بوده است، تخلف انجام داده‌اند. در نتیجه زیان دیده حق دارد عقدی را که بدین گونه سست بنیاد است فسخ کند (میرزای نائینی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۵۷).

اما براساس مبنای قاعده لاضرر باید اذعان نمود که اجرای قاعده لاضرر سبب می‌شود که احکام عادی و نخستین جای خود را به حکمی ثانوی و استثنایی دهد، به گونه‌ای که از آن ضرری برنخیزد و زبانی جبران نشده به بار نیاید (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۸). بدین ترتیب، هر

جا که تزاحمی بین اجرای این قاعده و حکم دیگر رخ دهد، جبران ضرر ناروا مقدم است که از آن به حکومت قاعده لاضرر تعبیر می‌شود (انصاری، ۱۳۸۵، ج ۴: ۲۷۳). بدین ترتیب، ضرر ناروای ناشی از عقد باعث می‌شود که حکم (لزوم) برداشته شود و اختیار به‌جای آن نشیند و زیان دیده بتواند عقد را فسخ نماید.

۲-۲- سوءاستفاده و فریب غابن

آخرین و درعین حال اختصاصی‌ترین مبنای تحقق خیار غبن را باید وقوع یک جرم مدنی دانست. جرم مدنی عملی است که ناشی از تقصیر یا عمد فاعل آن که منجر به ضامن بودن مشارالیه در برابر کلیه خسارات حاصل می‌گردد می‌باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۵، الف): (۱۹۳). از طرفی واژه غبن به معانی گوناگون و از جمله نیرنگ در معامله و نقض عمده آمده است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶: ۲۸۸).

فقیهان معانی اصلی غبن را نیرنگ و فریب (خدیعه) گفته‌اند (عاملی جعبی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۴۶۳). در نتیجه از آنجایی که در تحقق حالت غبن از طرف غابن به نوعی عمد و سوءنیت وجود دارد، در نتیجه شخص غابن نسبت به شخص مغبون مرتکب یک جرم مدنی می‌گردد. در واقع از آنجایی که شخص غابن دارد از جهل و عدم آگاهی شخص مغبون کمال سوءاستفاده را کرده و نسبت به او اقدام به یک خدعه و نیرنگ می‌کند، در واقع دارد به طور عمدی به طرف قراردادی خود زیان و گرامتی غیرمتعارف و غیرقابل مسامحه وارد می‌کند که این خود به معنای تحقق یک جرم مدنی می‌باشد (فیض کاشانی، ۱۳۶۷، ج ۳: ۷۳).

در نتیجه مجازات و ضمانت اجرای این جرم مدنی قائل شدن خیار فسخ برای شخص مغبون می‌باشد. در واقع شخص مغبون می‌تواند با اعمال خیار فسخ خود در مقام مجازات شخص غابن اقدام نموده و با این ضمانت اجرا عدم تعادل قراردادی را جبران سازد. در نتیجه علاوه بر تحقق مبنای تراضی متعاقدين و قاعده لاضرر مبنای وقوع جرم مدنی نیز باید محرز گردد تا بستر و مقتضی تحقق خیارغبن فراهم گردد.

به بیانی دیگر برای تحقق خیار غبن وجود دو شرط ضروری است که از قرار ذیل می‌باشد.
 ۱. مغبون در زمان انعقاد قرارداد نسبت به قیمت واقعی جاهل باشد؛ زیرا در صورت علم به قیمت واقعی باتوجه به قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» خود اقدام به معامله کرده و لذا حق خیار ندارد (اسماعیلی، مولوی، ۱۳۹۵: ۲۵).

۲. باید غبن فاحش باشد در واقع زیادی که در معامله وجود دارد به گونه‌ای باشد که عرف در آن تسامح نکند در واقع از آنجایی که شرع مقدار غبن فاحش را اعلام نکرده است لذا برای تعیین این مقدار به عرف رجوع می‌شود (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۳: ۴۳؛ علامه حلی ۱۴۱۳، ج ۲: ۶۷؛ عاملی جعبی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۴۶۴؛ بحرانی ۱۴۰۵، ج ۱۹: ۴۱؛ ابن براج، ۱۴۰۶، ج ۱: ۳۶۱).

۳- تبیین نقش قاعده لاضرر در تحقق خیار غبن

به موجب ماده ۴۲۱ قانون مدنی:

«اگر کسی که طرف خود را مغبوض کرده است تفاوت قیمت را بدهد خیار غبن ساقط نمی‌شود مگر اینکه مغبون به اخذ تفاوت قیمت راضی گردد».

باملاحظه ظاهری قانون مدنی، این ایراد هویدا می‌گردد که این ماده با قاعده لاضرر که خود یکی از مبانی تحقق کلیه خیارات و از جمله خیار غبن می‌باشد تعارضی فاحش دارد. چرا که براساس قاعده لاضرر هرکجا که ضرری نامشروع و یا نامتناسب از احکام ناشی شود باید از آن پرهیز کرده و حکم لزوم قراردادها در موردی که باعث ایجاد ضرر می‌شود از بین برده و موجب تعدیل آن قرارداد می‌گردد و برای زیان دیده حق برهم زدن عقد را ایجاد می‌نماید (میر فتاح، ۱۳۸۰: ۹۶).

به عبارتی دیگر اجرای قاعده لاضرر سبب می‌گردد که احکام عادی و نخستین جای خود را به احکام ثانوی و استثنایی دهد (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ج ۱، ۴۸). در نتیجه هر زمان که این زیان‌های موجود جبران گردد قاعده لاضرر مبنای وجودی خود را از دست داده و از حیز انتفاع خارج می‌گردد و مجدداً احکام عادی و نخستین که همان استقرار لزوم و ثبات عقود و قراردادها می‌باشد حاکم می‌گردد.

به بیان دیگر با جبران غرامت‌های موجود و تعدیل عدالت قراردادی مبنای کلی خیارات که همان جلوگیری و دفع مفسده می‌باشد منتفی شده و دیگر محلی از اعراب ندارد (آخوند خراسانی، ۱۳۷۲: ۹۹). درحالی‌که به موجب قسمت اخیر ماده ۴۲۱ قانون مدنی حتی در فرضی که شخص مغبون کلیه مبلغ مابه‌التفاوت قراردادی را پرداخت کند همچنان خیار فسخ شخص غابن به قوت خود باقی خواهد ماند.

در پاسخ به این ایراد مطروحه باید اذعان نمود که نه تنها قاعده لاضرر هیچ‌گونه تعارضی با ماده ۴۲۱ قانون مدنی ندارد بلکه یکی از سه مبنای تحقق خیار غبن نیز به حساب می‌آید، چرا

که واقعیت آن است که قاعده لاضرر شرط به وجود آمدن و متولد شدن خیار غبن به حساب می‌آید اما شرط بقاء و استقرار حیات حقوقی این خیار محسوب نمی‌شود به همین دلیل است که با تحقق و استقرار زیان و خسارت فاحش به استناد قاعده لاضرر خیار غبن متحقق می‌گردد ولی با پرداخت مابه‌التفاوت قراردادی این حق خیار ساقط نمی‌گردد و همچنان به قوت خود باقی می‌ماند. با جستجو در لابه‌لای کتب فقهی و حقوقی دو نظریه سنتی قابل دستیابی است:

۱. قول مشهور

مشهور فقهای امامیه معتقدند که در فرض پرداخت کلیه خسارات توسط شخص غابن به مغبون، خیار وی همچنان باقی است و با ارتقای ضرر، حق خیار از بین نخواهد رفت. شهید اول از جمله قائلان به این نظریه است (عاملی جعبی، بی تا: ۷۰).

شهید ثانی نیز در مسئله بر وفق ماتن فتوا داده، معتقد است که با جبران ضرر، خیار غبن همچنان باقی است (عاملی جعبی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۲۱۲؛ فخر المحققین حلی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴۷۸؛ عاملی کرکی، ۱۴۱۴، ج ۴: ۲۹۰؛ خمینی، ۱۳۸۷، ج ۴: ۴۴۷).

برخی حقوقدانان نیز به موافقت خویش با مشهور فقها تصریح کردند (شهیدی، ۱۳۸۳: ۱۳۹؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۴، ج ۵: ۳۹۱؛ بروجرد عبده، ۱۳۸۰: ۲۱۴). همچنین عده‌ای از حقوقدانان معتقد هستند که با رفع ضرر توسط غابن، خیار شخص مغبون ساقط خواهد شد. این نظریه علاوه بر سازگاری با اصل لزوم قراردادهای و استثنایی بودن حق خیار در عقود لازم، مستحضر از قواعد فقهیه‌ای نظیر «قاعده‌ی لاضرر» و «قاعده‌ی اذا زال المانع زال الممنوع» می‌باشد (نورائی، حسین نژاد، شکریان امیری، ۱۳۹۶: ۵۹-۶۰).

قانونگذار ضمن تبعیت از فتوای مشهور فقها، در ماده ۴۲۱ قانون مدنی چنین مقرر می‌دارد: «اگر کسی که طرف خود را مغبون کرده است، تفاوت قیمت را بدهد، خیار غبن ساقط نمی‌شود مگر اینکه مغبون به اخذ تفاوت قیمت راضی گردد.»

۲. قول غیر مشهور

در مقابل مشهور فقها، برخی از بزرگان از بزرگان فتوا به سقوط خیار غبن در مسئله داده، معتقدند که با رفع ضرر و جبران مابه‌التفاوت از سوی غابن، خیار مغبون نیز ساقط خواهد شد. با جستجو در کتب فقهی می‌توان گفت که علامه حلی از جمله طرفداران سقوط خیار است (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۷۱؛ فیض کاشانی، بی تا، ج ۴: ۷۴؛ انصاری، ۱۴۲۵، ج ۲: ۱۵۰؛ طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۸۸).

در فقه اهل تسنن نیز شافعی با تصریح به اینکه چیزی که زائل گشته است، مثل این است که هرگز نبوده است، سقوط خیار غبن را بر بقای آن ترجیح می‌دهد (جزیزی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۳۳۷).

برخی حقوقدانان نیز بر موافقتشان با سقوط خیار غبن تصریح کرده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ج ۵: ۲۱۸؛ محقق داماد، ۱۳۸۹: ۱۷۴؛ شایگان، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۳).

حال به منظور تبیین جامع و مانع نقش قاعده لاضرر در تحقق خیار غبن ابتدا به تحلیل عناصر تحقق خیار غبن اقدام نموده و سپس به تشریح عناصر استمرار بقاء خیار غبن اقدام خواهیم نمود.

۱-۳- عناصر تحقق خیار غبن

با کمی دقت و تعمیق در مبانی سه‌گانه تحقق خیار غبن این مهم احراز می‌گردد که پشتوانه و سابقه مبانی مذکور را عوامل و فاکتورهای تکامل یافته‌ای تشکیل داده است که با از به هم پیوستن این فاکتورها و نیز اصلاح و تطهیر آن‌ها این سه مبانی دقیق استخراج شده که تشریح و بیان این عوامل و فاکتورهای سازنده می‌تواند نقش بسزایی در تفهیم مبنا خیار غبن داشته باشد.

(۱) شرط ضمنی

این نظریه، توسط دو تن از شارحان برجسته مکاسب طرح و تقویت شده است (خوانساری، ۱۴۲۱: ۱۱۲؛ میرزای نائینی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۸۵). اساس این نظریه بر این ادعا استوار است که خیار غبن را نتیجه حکومت اراده می‌داند نه عیب آن، به این معنا که در معاملات معوض، هر یک از دو طرف مالی را به دیگری می‌دهد تا عوض متعادل بگیرد و با همین مبنا با طرف قراردادی خود تراضی می‌کند. به بیان دیگر، مبنای کار متعاقدين معامله و مبادله عادلانه دو مال یا تعهد است، چنانکه گویی به طور ضمنی این‌گونه شرط می‌کند (اقیم جوزیه، ۱۳۶۱، ج ۲: ۷). از سویی دیگر آنچه از این راه بر معامله ساده افزوده می‌شود قید تراضی نیست که با تخلف از آن موجب بطلان معامله شود؛ بلکه شرطی است فرعی و مطلوبی جداگانه و اضافی که بر طبق قواعد باعث ایجاد خیار غبن می‌شود و این همان است که آن را (خیار غبن) می‌نامیم.

(۲) عیب اراده

شیخ در مکاسب از قول علامه در تذکره آورده است که وی می‌گوید چون بنای متعاملین بر

تساوی عوضین است، وقتی کاشف به عمل آید که مشتری بیش از آنچه گرفته، پرداخته است وی راضی به این معامله نیست و بنابر آیه شریفه «(نساء / ۲۹) این معامله فاقد رضایت است (انصاری، ۱۳۸۰، ج ۵: ۱۵۸ بنقل از منصوری، ۱۳۹۱: ۶۴).^۱

به این تعبیر که مغبون ناآگاه به آنچه واقع شده، راضی نمی‌باشد و معامله او مشمول نهی (خوردن مال دیگری به غیر تراضی) است. در واقع فرض بر این است که مغبون بر مبنای دریافت عوض متعادل به انجام معامله رضایت می‌دهد، لذا اگر این تعادل وجود نداشته باشد به این معنی است که او به انجام آن رضایت ندارد. پس با احراز عدم وجود تعادل قراردادی عدم وجود رضایت نیز مسجل می‌گردد (شیخ طوسی، ۱۳۷۴، ج ۲، ۷۹).

البته در مقام رد این نظریه باید اذعان نمود که از نظر فنی، غبن رابطه‌ای با عیب اراده ندارد، زیرا استناد به غبن هیچ‌گاه قراردادی را از آغاز باطل نمی‌کند زیرا خللی که به رضای شخص مغبون وارد می‌شود چندان نیست که موجب عیب اراده وی شده و موجب عدم نفوذ معامله گردد.

۳) بی‌عوض ماندن ارزش اضافی

مبادله مجموعه دو عوض، بر این مبنا که دو ارزش برابر دادوستد می‌شود، بدین معنی است که هر جزء از یک عوض در برابر مقداری از عوض مقابل قرار گیرد که ارزش آن را تأمین کند. پس در فرضی که یکی از دو عوض ارزش اضافی دارد، در برابر آن عوضی مقابل قرار نمی‌گیرد و مانند مالی است که مغبون به دیگری بخشیده باشد و به این اعتبار می‌تواند آن را پس بگیرد (امامی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۴۹۸).

۲-۳- عناصر استمرار بقاء خیار غبن

آنچه که ماهیت خیار غبن را از سایر اختیارات متمایز و متفاوت تر می‌نماید آن است که به محض اینکه این خیار در عالم اعتبار برای شخص مغبوض مستقر گردید، شخص غابن نمی‌تواند با دادن مابه‌التفاوت معامله، این خیار را از شخص ذوالخیار (مغبون) ساقط نماید (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ج ۵: ۲۳۰) چرا که به موجب قسمت اخیر ماده ۴۲۱ قانون مدنی دادن مابه‌التفاوت

^۱ برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: منصوری، سعید (۱۳۹۱). تحلیل مبانی خیار غبن، پژوهشنامه حقوق خصوصی، سال اول، شماره اول، صفحات ۷۹-۵۹.

قیمت معامله موجب اسقاط حق خیار مغبون نمی‌گردد و سقوط خیار با دادن مابه‌التفاوت تنها منوط به توافق مغبون با این اقدام غابن می‌باشد اما آنچه که موجب می‌گردد که بقاء حیات خیار غبن بعد از استقرار آن همچنان استمرار داشته باشد به شرح ذیل ارائه می‌گردد:

(۱) اطلاق روایات

برخی فقها و حقوقدانان معتقدند که پرداخت مابه‌التفاوت در خیار غبن، تأثیری در سقوط خیار نخواهد داشت. ایشان به مقتضای اطلاق روایات موجود در باب استناد جسته‌اند. به این بیان که روایات موجود در مسئله، بیانگر این هستند که به صرف ظهور غبن برای شخص مغبون، حق فسخ به طور مطلق ثابت است و روایات از این جهت تفصیل نداده‌اند که بر فرض پرداخت مابه‌التفاوت، خیار ساقط بوده و در فرض عدم جبران، خیار باقی است. بنابراین در صورت شک در تقیید این اطلاقات، به ظاهر روایات عمل نموده و براساس ظاهر آن‌ها حکم به بقای خیار خواهیم نمود. ایشان برای اثبات مدعای خویش، مجموعاً به سه حدیث استدلال نموده‌اند (انصاری، ۱۴۲۵، ج ۳: ۲۵۶).

روایت اول: عن المسیر عن ابي عبدالله (ع) قال: «غبن المؤمن حرام» (کلینی، ۱۴۱۰، ج ۶: ۱۴۶).

روایت دوم: عن الکافی بسنده عن اسحاق بن عمار عن ابي عبدالله (ع): «غبن المسترسل سحت» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱: باب ۱۷).

روایت سوم: «لا تغبن المسترسل فانه غنیه حرام» (حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱: باب ۲).
فقها برای اثبات مشروعیت اصل خیار غبن نیز به همین روایات استناد جسته‌اند (نجفی، ۱۳۷۶، ج ۲۳: ۵۰).

(۲) سوءاستفاده غابن

همانطور که تا حدودی قبلاً به آن اشاره شد از آنجایی که شخص غابن از طریق اعمال خدعه و فریب تعادل قراردادی را به هم زده و ضرر فاحش و غیرقابل مسامحه‌ای به طرف قراردادی خود وارد می‌کند، این خود نوعی کلاهبرداری تلقی می‌شود که در عالم نظام قراردادی صورت گرفته است؛ چرا که شخص غابن به مانند شخص کلاهبردار عامداً و قاصداً از طریق انجام عملیات متقلبانه از جهل و عدم آگاهی شخص مغبون سوءاستفاده نموده و به وی خسارتی غیرقابل چشم پوشی وارد کرده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۵ (ب)، ۳۰۲). در

نتیجه به خاطر وجود همین سوءنیت و قصد اضرار عامدانه است که قانونگذار صرف دادن مابه‌التفاوت قراردادی از طرف غبن را موجب سقوط حق خیار شخص مغبون نمی‌داند و آن را منوط به رضایت مشارالیه نیز کرده است.

۲) استقرار امنیت و سلامت در نظام قراردادی

اینکه هر شخص با سوءنیتی بداند و یقین داشته باشد که در صورت انجام معامله متقلبانه نمی‌تواند به سادگی خود را از ضمانت اجراهای قانونی و قراردادی رهایی سازد و نمی‌تواند به صرف دادن مابه‌التفاوت قراردادی خیار غبن شخص مغبون را ساقط کند، در نتیجه باید عواقب این اقدامات شروارانه خود را متحمل شود، دیگر به سادگی و با جرات تمام اقدام به طرح معاملات متزورانه نکرده و دارایی و مایملک اشخاص را مورد سوءاستفاده قرار نمی‌دهد که نتیجه این امر آن است که هر معامله و قراردادی که منعقد می‌گردد از سلامت و امنیت اجرایی برخوردار بوده و منجر به تحقق نظم قراردادی می‌گردد. در واقع وجود ضمانت اجراهای مستحکم و باثبات خود یک عامل بازدارنده‌ای است که موجب می‌شود اشخاص از انجام معاملات خدعه آمیز منصرف شوند و تمایل به انجام معاملات سالم و شفاف داشته باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ۲۴).

۳) اصل استصحاب

صاحب مفتاح الکرامه ضمن انتساب نظریه بقای خیار به شهید اول، محقق کرکی و صاحب مسالک، در مقام استدلال می‌نویسد:

پیروان نظریه بقای خیار غبن، علاوه بر استناد به اصل استصحاب، چنین استدلال می‌کنند که گاه ضرر وارده با پرداخت مابه‌التفاوت جبران نمی‌شود، بلکه صرفاً فسخ و رد است که ضرر را منتفی می‌سازد (حسینی عاملی، بی‌تا، ج ۱۴: ۲۴۲).

برخی حقوقدانان نیز ضمن پذیرش بقای خیار، این‌گونه استدلال کرده‌اند که به محض ظهور غبن در عقد برای صاحب خیار، حق فسخ ثابت می‌شود؛ پس یقین سابق، ثبوت خیار است. لکن پس از پرداخت مابه‌التفاوت، در ثبوت و بقای حق رد برای صاحب خیار شک ایجاد می‌شود که در اینجا وجود و بقای خیار سابق را استصحاب می‌کنیم (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۳۹۱؛ بروجردی عبده، ۱۳۸۰: ۲۱۴).

به عبارت دیگر اصل استصحاب که خود به عرش الاصول و فرش الامارات معروف می‌باشد (محقق داماد، ۱۳۸۸، ج ۳: ۲۸). خود یک دلیل مدفن برای استمرار بقاء حیات خیار غبن به حساب می‌آید. چرا که با جمع شدن شرایط و مبانی تحقق خیار غبن این حق خیار در عالم اعتبار به طور مسجل مستقر می‌گردد (یقین سابق) در مرحله بعد، شخص غابن اقدام به پرداخت مابه‌التفاوت قراردادی کرده و ادعای سقوط خیار غبن می‌کند (شک لاحق)، حال تردید و شک ایجاد می‌گردد که این پرداخت مابه‌التفاوت می‌تواند یقین سابق ما که استقرار خیار غبن است را ساقط کند؛ که با استناد به اصل استصحاب حکم به عدم زوال حق خیار و ادامه بقاء حیات آن داده می‌شود.

۴) اراده ضمنی

برخی فقها و حقوقدانان بر این باورند که ثبوت خیار غبن، تخلف از شرط ضمنی می‌باشد. ایشان بر این باورند که بنای متعاقدين در عقود، تساوی ارزش مالی عوضین بوده و عرفاً تساوی آنها مشروط می‌باشد. لذا از جمله شرایط ضمنی که تخلف از آن موجب خیار می‌شود، تساوی و برابری عوضین به حسب قیمت بازار می‌باشد و قصد هر دو طرف معامله، تساوی از جهت قیمت بازار است که این بنا را شرط ضمنی گویند. بنای فروشنده و خریدار بر تساوی قیمت از طرفین ارتکازی بوده که احتیاجی به ذکر کردن یا بنای خارجی ندارد و با فقدان آن شرط، خیار ثابت می‌شود (موسوی، بجنوردی، ۱۴۱۴، ج ۵: ۹۱؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰، ج ۶: ۳۳۰).

باید به این مهم اشاره نمود که از آنجایی که ماده ۴۲۱ قانون مدنی بیشتر با نظری تناسب دارد که خیار غبن را به (خیار تخلف از شرط ضمنی) تعادل بهای دو عوض قراردادی تعبیر می‌کند (نراقی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۸۷)، لذا اگر پذیرفته شود که دو طرف بر مبنای تعادل بهای دو عوض معامله کرده‌اند، تخلف از این شرط ضمنی برای مغبون اختیاری ایجاد می‌کند که با دادن تفاوت قیمت قراردادی نیز مبنای خود را از دست نمی‌دهد و خیار فسخ همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند.

نتیجه‌گیری

۱. بدیهی است که به هنگام ظهور غبن، حق فسخ عقد برای شخص مغبون ایجاد می‌شود و در عقدی که موجب ایجاد غبن و ضرر به یکی از طرفین شده، چنانچه شخص غابن کلیه خسارات و مابه‌التفاوت عوض را قبل از اعمال خیار و فسخ قرارداد به شخص مغبون بپردازد،

- در مورد بقای خیار و سقوط آن، دو نظریه سنتی بین فقهای امامیه و حقوقدانان مطرح است؛ نظریه اول که منتسب به مشهور فقهاست قائل به بقای خیار است. در مقابل، برخی از ایشان سقوط خیار را اختیار کرده‌اند. قانون مدنی در ماده ۴۲۱ نیز به تبعیت از فتوای مشهور، در فرض جبران خسارات، حکم به بقای خیار شخص مغبون داده است.
۲. باتوجه به استقراء در قانون مدنی و تألیفات حقوقدانان بزرگ می‌توان این مهم را استنباط نمود که با جمع شدن چندین عامل در یک معامله، شخص مغبون می‌تواند قرارداد منعقدہ را فسخ نماید اما آنچه که ضرورت تجمیع آن‌ها مقدم بر این عوامل بوده و باید متقدماً احراز و مسجل گردد، مبانی تحقق و پیدایش خیار غبن می‌باشد. که عبارت‌اند از: تراضی متعاقدین، قاعده لاضرر، سوءاستفاده غابن.
۳. آنچه که ماهیت خیار غبن را از سایر اختیارات متمایز و متفاوت تر می‌نماید آن است که به محض اینکه این خیار در عالم اعتبار برای شخص مغبوض مستقر گردید، شخص غابن نمی‌تواند با دادن مابه‌التفاوت معامله، این خیار را از شخص ذوالخیار (مغبون) ساقط نماید چرا که به موجب قسمت اخیر ماده ۴۲۱ قانون مدنی دادن مابه‌التفاوت قیمت معامله موجب اسقاط حق خیار مغبون نمی‌گردد و سقوط خیار با دادن مابه‌التفاوت تنها منوط به توافق مغبون با این اقدام غابن می‌باشد اما آنچه که موجب می‌گردد که بقاء حیات خیار غبن بعد از استقرار آن همچنان استمرار داشته باشد عبارت‌اند از: اطلاق روایات، سوءاستفاده غابن، استقرار امنیت و سلامت قراردادی، اصل استصحاب و اراده ضمنی.
۴. قاعده لاضرر با ماده ۴۲۱ قانون مدنی هیچ‌گونه تعارضی نداشته و این قاعده شرط تحقق و تولد خیار غبن به حساب می‌آید اما شرط استمرار بقاء حیات خیار غبن تلقی نمی‌گردد به همین دلیل است که دادن مابه‌التفاوت قراردادی موجب سقوط این خیار نمی‌گردد.

منابع

۱. آخوند خراسانی، ملا محمد کاظم. (۱۳۷۲). حاشیه بر مکاسب، چاپ سوم، چاپ سنگی: قم.
۲. _____ (۱۴۰۹). کفایه الاصول، موسسه آل بیت: قم.
۳. امامی، سید حسن. (۱۳۶۷). حقوق مدنی، ج ۱، چاپ پنجم، اسلامیه: قم.
۴. _____ (۱۳۴۷). حقوق مدنی، ج ۱، چاپ سوم، انتشارات کتاب‌فروشی اسلامیه تهران: تهران.
۵. انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۲۵). المکاسب، ج ۲ و ۳، مجمع الفکر الاسلامی: قم.

۶. _____ (۱۴۲۰). المکاسب، ج ۵، باقری: قم.
۷. _____ (۱۳۸۰). المکاسب، ج ۵، قدس: قم.
۸. _____ (۱۳۸۵). مکاسب، ج ۴، چاپ ششم، طه: قم.
۹. انصاری، مسعود. طاهری، محمدعلی. (۱۳۸۸). دانشنامه حقوق خصوصی ۲، چاپ سوم، انتشارات جنگل: تهران.
۱۰. اصغری، فریده. عابدیان کلخوران، سید حسن. (۱۳۹۳). خیار غبن در آئینه فقه و قانون، مطالعات فقهی و فلسفی، سال ۵، شماره ۱۹، صفحات ۱۲۵-۱۰۷.
۱۱. اسماعیلی، محسن. مولوی، سمیه. (۱۳۹۶). بررسی خیار غبن و رابطه آن با قاعده لاضرر با رویکردی بر اندیشه امام خمینی، پژوهشنامه متین، سال ۱۹، شماره ۷۵، صفحات ۴۲-۲۳.
۱۲. ابن براج، عبدالعزیز. (۱۴۰۶). المذهب، ج ۱، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: قم.
۱۳. بروجردی عبده، محمد. (۱۳۸۰). حقوق مدنی، مجد: تهران.
۱۴. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم. (۱۴۰۵). الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، ج ۱۹، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: قم.
۱۵. _____ (۱۳۸۰). الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، ج ۱۹، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: قم.
۱۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۸۵) (الف). ترمینولوژی حقوق، چاپ سوم، گنج دانش: تهران.
۱۷. _____ (۱۳۸۵) (ب). محشی قانون مدنی، چاپ دوم، گنج دانش: تهران.
۱۸. جزیری، عبدالرحمن بن محمد عوض. (۱۴۰۷). الفقه علی المذهب الاربعه، ج ۲، داراحیاء التراث العربی: بیروت.
۱۹. حسینی عاملی، محمدجواد. (۱۳۸۹). مفتاح الکرامه فی شرح القواعد العلامه، ج ۴، مؤسسه آل بیت: قم.
۲۰. _____ (بی تا). مفتاح الکرامه فی شرح القواعد العلامه، ج ۱۴، دار احیاء التراث العربی: بیروت.
۲۱. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، مؤسسه آل بیت: قم.

۲۲. خمینی روح‌الله. (۱۳۷۶). تحریر الوسیله، ج ۲، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی: قم.
۲۳. _____ (۱۳۷۸). کتاب البیع، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی: قم.
۲۴. خوانساری، موسی. (۱۴۲۱). منیه الطالب، موسسه نشر اسلامی: قم.
۲۵. شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۷۴). مبسوط فی فقه الامامیه، ج ۲، چاپ چهارم، چاپ دارالعلم: قم.
۲۶. شایگان، سید علی. (۱۳۷۵). حقوق مدنی، ج ۲، طه: قزوین.
۲۷. شهیدی، مهدی. (۱۳۸۳). اصول قراردادها و تعهدات، چاپ سوم، مجد: تهران.
۲۸. _____ (۱۳۹۱). حقوق مدنی ۶، چاپ چهاردهم، انتشارات مجد: تهران.
۲۹. طریحی، فخرالدین. (۱۴۱۶). مجمع البحرین، ج ۶، چاپ سوم، مرتضوی: تهران.
۳۰. _____ (۱۳۷۵). مجمع البحرین، ج ۶، چاپ چهارم، مرتضوی: تهران.
۳۱. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم بن عبدالعظیم. (۱۳۷۸). حاشیه المکاسب، اسماعیلیان: قم.
۳۲. _____ (۱۳۶۵). حاشیه المکاسب، جلد ۲، چاپ پنجم، دارالکتب الاسلامیه: قم.
۳۳. عاملی جعبی، زین الدین بن علی «شهید ثانی». (۱۳۸۵). الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة، جلد ۳، چاپ پنجم، دارالکتب الاسلامیه: قم.
۳۴. _____ (۱۴۱۰). الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة (المحشی - کلانتر)، ج ۳، چاپ اول، کتابفروشی داوری: قم.
۳۵. عاملی، محمد بن مکی، (بی تا). اللمعه الدمشقیة، داوری: قم.
۳۶. عاملی کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴). جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۴، موسسه آل بیت: قم.
۳۷. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی. (۱۴۱۴). تذکره الفقهاء، ج ۱۱، موسسه آل بیت: قم.
۳۸. _____ (۱۳۷۰). تذکره الفقهاء، ج ۱، چاپ چهارم، چاپ سنگی: تهران.
۳۹. _____ (۱۴۱۳). قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام، ج ۲، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم: قم.
۴۰. فخرالمحققین، شیخ یوسف مطهر حلی. (۱۳۶۱). ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، جلد ۱، چاپ سوم، چاپ علمی: قم.

۴۱. فخرالمحققین حلی، ابوطالب محمد بن حسن بن یوسف. (۱۳۸۷). ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، اسماعیلیان: قم.
۴۲. _____ (۱۳۸۹). ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، ج ۱، بی‌نا: قم.
۴۳. فیض، علیرضا. (۱۳۸۲). مبادی فقه و اصول، چاپ چهاردهم، مؤسسه انتشارات چاپ دانشگاه تهران: تهران.
۴۴. فیض کاشانی، ملامحمد محسن. (۱۳۶۷). *مفاتیح الشرایع*، ج ۳، چاپ دوم، چاپ سنگی: قم.
۴۵. _____ (بی‌تا). *مفاتیح الشرایع*، تحقیق مهدی رجایی، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی: قم.
۴۶. قیّم الجوزیه، محمد بن ابی بکر. (۱۳۶۱). *اعلام الموقعین عن رب العالمین*، ج ۲، چاپ سوم، افست: نجف.
۴۷. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب. (۱۴۱۰). *الاصول من الکافی*، ج ۶، چاپ سوم، دار صعب: بیروت.
۴۸. کاتوزیان ناصر. (۱۳۸۹). *حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادها*، ج ۵، چاپ دوم، انتشار: تهران.
۴۹. _____ (۱۳۸۷). *اعمال حقوقی*، چاپ هفتم، شرکت سهامی انتشار: تهران.
۵۰. _____ (۱۳۸۵). *ضمان قهری*، ج ۱، چاپ پنجم، میزان: تهران.
۵۱. معلوف، لوئیس. (۱۳۷۴). *المنجد*، فرهنگ بزرگ جامع نوین، چاپ هفدهم، مترجم احمد سیاح، انتشارات اسلام: تهران.
۵۲. موسوی بجنوردی، سید حسن. (۱۴۱۴). *القواعد الفقیهه*، ج ۱ و ۵، اسماعیلیان: قم.
۵۳. موسوی خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۰). *مصباح الفقاهه*، ج ۶، تقریر محمدعلی توحیدی تبریزی، المطبعه العلمیه: قم.
۵۴. محقق داماد، سید مصطفی. (۱۳۸۹). *شروط و التزامات در حقوق اسلام*، مرکز نشر علوم انسانی: تهران.
۵۵. _____ (۱۳۸۸). *مباحثی از اصول فقه*، ج ۳، چاپ ششم، مرکز نشر علوم انسانی: تهران.
۵۶. میرزای نائینی، شیخ موسی خوانساری. (۱۳۶۷). *منیه الطالب*، ج ۲، چاپ دوم، چاپ سری: تهران.

- ۵۷ میرفتاح، سیدعبدالله. (۱۳۸۰). *عناوین الاصول و قوانین الفصول*، چاپ سربی: قم.
- ۵۸ منصوری، سعید. (۱۳۹۱). تحلیل مبانی خیار غبن، پژوهشنامه حقوق خصوصی، سال اول، شماره اول، صفحات ۷۹ - ۵۹.
- ۵۹ نراقی، محمد مهدی. (۱۳۷۷). *المستند الشیعه فی احکام الشریعه*، ج ۲، مؤسسه آل بیت (ع) الاحیاء التراث: قم.
- ۶۰ نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴). *جواهر الکلام فی شرح الاسلام*، ج ۲۳، چاپ هفتم، دار احیاء التراث العربی: بیروت.
- ۶۱ نجفی، محمدحسن. (۱۳۷۶). *جواهر الکلام فی شرح الاسلام*، دار الکتب الاسلامیه: تهران.
- ۶۲ نورائی، یوسف. حسین نژاد، سید مجتبی. شکریمان امیری، حسین. (۱۳۹۶). امکان سنجی حقوقی، آموزه‌های فقه مدنی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۱۵، صفحات ۷۸-۵۹.